

کارکرد نیروهای داوطلب در برخی عرصه‌های نظامی تاریخ ایران

ابراهیم مشفق‌فر

عضو هیئت علمی دانشگاه امام حسین (ع)

فصلنامه مطالعات بسیج، سال هشتم، شماره ۲۷ و ۲۸، تابستان و پاییز ۱۳۸۴

چکیده

در تحولات تاریخ سیاسی - نظامی ایران علاوه بر سازمانها و نیروهای انسانی موظف، نیروی دیگری نقش ایفا کرده و در بحبوحه حوادث، توان و اهمیت خود را نشان داده است. اما پژوهشگران تاریخ سیاسی - نظامی ایران در کشف و شناسایی نقش و اثر آن و نقاط قوت و ضعف بهره‌گیری از این نیرو غفلت ورزیده‌اند. مرور مجدد در منابع و سیر تحولات تاریخ نظامی ایران و همچنین ملاحظه سابقه و نقش نیروی انسانی داوطلب نشان می‌دهد که هرگاه این نیرو توسط حکومتها و سازمانهای نظامی، خوب سرپرستی، هدایت، آموزش، سازماندهی و حمایت شده‌است، آثار مثبت و مفید بروز داده و در رفع کمبودها، دفع متجاوزان، برقراری امنیت داخلی، حفظ ثغور و مرزهای کشورهای مسلمان کارگر واقع شده است. این نوشتار در نارساییهای موجود به‌ویژه از حیث مدیریتی نیز مدنظر قرار گرفته است؛ لذا یافته‌های آن در نحوه بهره‌گیری از نیروی انسانی داوطلب در روزگار حاضر نیز اثربخش خواهد بود. نگاه تاریخی به مسئله نشان می‌دهد که نیروی انسانی داوطلب در جامعه ایران، پتانسیل ارزنده‌ای در متن خود دارد که در مواقع لزوم، مکمل و پشتوانه‌ای برای نیروهای رسمی و سازمان یافته بوده و در گذشته، استفاده‌های بایسته و شایسته از آن نشده است. این امر ناشی از سوء مدیریت، فقدان پایگاه مردمی برخی حکومتها و حکام و نشناختن ارزش و اهمیت و توان بالقوه این نیروست.

مقدمه

در عرصه تحقیقات تاریخی ایران، عمدتاً به نیروهای رسمی و به مقوله تأمین نیروی انسانی موظف توجه شده و به رویکرد نیروی انسانی غیررسمی توجهی نشده است. در حالی که این نیرو واقعی انکارناپذیر بوده و در برهه‌های حساسی نقش آفرینی کرده است و با توجه به اینکه برای حکومتها هزینه نگهداری و تأمین امکانات و تجهیزات در بر نداشته، مفیدترین نیروها بوده است. در دوره باستانی ایران و نیز در دوره اسلامی نیروی غیررسمی با اهداف و کارکردهای متفاوتی وجود داشته است، منتهی در موارد خاص و اضطراری و آن هم به‌طور موقتی نقش ایفا کرده و جایگاهی در محاسبات نداشته است.

در تاریخ ایران بعد از اسلام، کارکرد نیروی غیررسمی یا داوطلب، با جهاد در راه اسلام و مسلمین، دفاع از ثغور و کیان مسلمین، مسلمان کردن کفار و جنگ با آنها و دفاع از مناطق و شهرهای در معرض تهاجم دشمن آمیخته بوده است. برجسته‌ترین برهه‌های ایفای نقش این نیرو در قرون چهارم، هفتم، دهم و سیزدهم هجری قمری بوده که بخش اصلی محتوای این نوشتار به زوایای مختلف این کارکرد تخصیص یافته است. نیز نیروهای ایلیاتی در فعل و انفعال نظامی تاریخ ایران منشأ اثر بوده و بسیاری از سلسله‌ها در اثر کارکرد این نیرو استقرار یافته و بعد از استقرار دیوانسالاری این حکومتها، ماهیت نیروهای ایلیاتی نیز تغییر یافته و در زمره نیروهای رسمی درآمده‌اند. بررسی نقاط قوت و مثبت و آسیب‌شناسی مدیریتی و سیاستگذاری در قبال نیروهای داوطلب در تاریخ ایران از برجستگیهای این بحث است که مورد توجه قرار گرفته است. توانمندیها و اثربخشی‌های این نیرو توسط گردانندگان سیاسی - نظامی تاریخ ایران کشف و شکوفا نشده، اما در تاریخ معاصر ایران قابلیتها و توان آن در فرایند تحول و تکامل قرار گرفته و به مرور توانسته است در تحولات سیاسی و نظامی ایران کارگر شود.

لازم به توضیح است منظور از نیروهای رسمی، نیروهایی هستند که به حکم وظیفه نظیر - سپاه ثابت و سربازانی که در ادوار مختلف با عناوین و اسامی مختلف از آنها در متون تاریخی یاد شده - و نیروهای غیررسمی نیروهایی بودند که بدون هیچ قید و الزامی در بحرانها و ضرورتها در جنگها حاضر می‌شدند و بعد از جنگ در اختیار خود

بودند و داوطلبانه در فعالیتهای نظامی شرکت می‌کردند.

کارکرد نیروهای داوطلب در جنگها در ادوار باستان

کارکرد نیروی انسانی غیرسازمانی و غیررسمی در فعل و انفعالات نظامی تاریخ ایران سابقه‌ای دیرینه دارد و چه بسا در اثر الزامات یا مقتضیات در برهه‌هایی، چنین نیروهایی نقش ایفا کرده‌اند. پایه و مقدمه نیروی انسانی سازمان یافته و رسمی اولین حکومت به وجود آمده در ایران پس از مهاجرت آریاییها؛ یعنی دولت ماد، مردمانی بودند که برای حفظ بقا و موجودیت خود، بی‌جیره و موجب به فعالیت نظامی پرداختند. در مسیر تکاملی این حرکت، بنیانگذار دولت ماد؛ یعنی دیاکو، نیروی رسمی و سازمان یافته‌ای را شکل داد که در دوره سلاطین بعدی تقویت شد؛ چنانچه هوخشتره - سومین پادشاه ماد - برای مقابله با دولت قدرتمند آشور، سپاه تازه‌ای را به سبک لشکریان آشور به وجود آورد و به چریکهای طوایف اکتفا نکرد و صنف سوار کماندار و نیزه‌دار را جدا کرد و سازمان تازه‌ای به سپاه خویش داد. (زرین‌کوب، ۱۳۶۴، ۹۵)

بنابراین تحولات سازمان نظامی در دوره مادها، گذر تدریجی از نیروی مردمی به نیروی سازمان یافته بود که اوج تکامل آن برای برداشتن گام تهاجمی در مقابل دولت آشور بود.

در دوره اشکانیان نقش نیروهای غیررسمی در قدرت نظامی کشور چشمگیر بود. سپاه این دوره ترکیبی ناهماهنگ از طوایف و اقوام متنوع بود و سپاه ثابت و مستقری وجود نداشت. پادشاهان پارت صرفاً سپاهیان وابسته به ارگ یا موکب خویش و افراد پادگانها و ملعه‌ها را صرفاً در اختیار داشتند و در مواقع جنگ، از تمام ولایات کشور و اکثر ایالات تابع و کشورهای دست‌نشانده، سرکردگان و نجبا با سواران تیرانداز خویش به اردوی آنها می‌پیوستند. نیز در موارد ضرورت چریکهایی به عنوان پیاده‌نظام به خدمت گرفته می‌شد که تعدادشان گاه تا بیست‌هزار نفر می‌رسید. (زرین‌کوب، ص ۲۰۳)

شاید بتوان ادعا کرد که جامعه دوره اشکانی در مواقع ضرورت، اردوگاه جنگی بود که ساکنان آن سربازانش بودند و حتی سبک و سیاق جنگیدنشان متأثر از نیروی انسانی حاضر در جنگها بود و در مجموع، هم سازمان جنگی‌شان و هم شیوه‌های رزمشان جنبه تدافعی داشته و ارتش سنگین روم را با شبیخونها و جنگ و گریزشان فرسوده و خسته و ناگزیر به عقب‌نشینی می‌کردند.

در دوره ساسانیان، نیروی انسانی داوطلب و دارای انگیزه‌های ملی و مذهبی وجود نداشت. نیروهای نظامی این دوره، یا سپاه ثابت رسمی بودند. یا نیروهای اجیر و مزدوری که از قومیت‌های مختلفی در جنگها حضور می‌یافتند، یا نیروهای موظفی بودند که در جنگها حضور می‌یافتند. کریستین سن می‌نویسد: «گویا اسواران که گل سرسبد لشگر ساسانیان به شمارند، باید از طبقه آزادان دانست ... احتمال می‌رود اغلب اسواران در زمان صلح در املاک خود زیسته و مشغول زراعت و اداره امور رعایای خویش بوده‌اند (کریستین سن، ۱۳۶۷، ص ۱۳۲). به نوشته زرین کوب: اهمیت ارتش ساسانی بیشتر مربوط به تحرک و مهارت سواره‌نظام آن بود و افراد ورسته‌های آن از بین طبقات آزادان و نجبا انتخاب می‌شد و دارای انضباط بودند (زرین کوب، ص ۵۱۰). اما موخره العجیش یا پیاده‌نظام (پایگان) «از روستاییان عادی بودند که خدمت نظام از وظایف آنان محسوب می‌شد و بدون امید اجرت و پاداش به جنگ می‌رفتند» (کریستین سن، ص ۲۳۵)، نیز از نیروهای اقوام جنگجوی اطراف کشور که دارای امرای محلی مستقلی بودند، نظیر اقوام کوهستانی قفقاز و جنوب بحر خزر، نظیر گیل‌ها، کادوسی‌ها، ورت‌ها، آلبانی‌ها، دیلمی‌ها، کوشانی‌ها، خپونی‌ها و ...، نام برده شده است که در ازای اجرتی در اردوهای جنگی حضور می‌یافتند. اینان سواره می‌جنگیدند و سودمندتر از پیاده‌نظام ارزیابی شده‌اند. (همان، ص ۲۳۵)

در اواخر دوره ساسانیان، وجود و حضور مؤثری از نیروهای غیررسمی در عرصه‌های نظامی مشهود نبود. مهم‌ترین شاهد این مدعا، شکست دولت ساسانی از اعراب مسلمان در جریان جنگهای جلولا، قادسیه، مدائن، شوش، نهاوند و ... بود. بدیهی است آسیب‌پذیری امپراطوری عظیم و مجهز ساسانی از مسلمین، که از امکانات و نفرات و تجهیزات مناسبی برخوردار نبودند، ناشی از عدم بهره‌مندی این حکومت از پشتوانه مردمی و نیروهای غیررسمی بود. نه تنها چنین پشتوانه‌ای نبود، بلکه حتی همکاری مردم شهرهای در معرض حمله، با مسلمانان نیز گزارش شده است. برای مثال «مردم حیره به مثنی [فرمانده نیروهای مسلمین] گفتند نزدیک ما دهکده‌ای است که در آن بازار بزرگی است که در هر ماه یک بار برپا می‌شود ... اگر بتوانی بر آن دهکده حمله کنی و بر آن بازار غارت ببری اموال گرانبهایی به دست خواهی آورد». این راهنمایی در موفقیت مثنی مؤثر واقع شد (دینوری، ۱۳۶۴، ص ۱۴۷). البته در کنار چنین

گزارشهایی، یک گزارش حائز اهمیت از فراخوان نیروهای شهرهای مختلف توسط یزدگرد در زمانی که شاه ساسانی از پایتخت (تیسفون) به قم و کاشان متواری شده بود، نیز وجود دارد. دینوری می‌نویسد: وقتی در سال ۲۱ق / ۶۴۱م جنگ نهاوند پیش آمد، یزدگرد فرستادگان خود را همه سو فرستاد و از مردم یاری خواست، مردم برای او به هیجان آمدند و ایرانیان از هر سو پیش او جمع شدند، «مردم قومس و مازنداران و گرگان و دماوند و ری و اصفهان و همدان و ماهان در لشگرهای گران پیش او گرد آمدند. یزدگرد مردان شاه پسر هرمز را برایشان فرمانده و آنان را به نهاوند گسیل داشت». (همان، ص ۱۶۸) اما نیروهای اعزامی یزدگرد در جنگ نهاوند با وجود مقاومت شدید، کاری از پیش نبردند. بنابراین یا نیروهایی که دینوری به عنوان مردم شهرهای مزبور یاد کرده از نیروهای انسانی موظف بوده‌اند یا اینکه توان و انگیزه نیروی مقابل به قدری قوی بوده که چنین بسیجی نتوانسته مؤثر واقع شود و تهاجم اعراب مسلمان را متوقف سازد. بدیهی است اگر نیروهای مزبور دارای محرکهای روحی لازم بودند می‌توانستند با استفاده از تجهیزات ارتش ساسانی بر مهاجمین فاقد تجهیزات برتر غلبه کنند. نکته دیگر اینکه چنین تمهیداتی دیر به عمل آمد. در حالی که اگر قبل از شکسته شدن سد مقاومت دولت ساسانی در بین‌النهرین، این نیروها بسیج می‌شد، می‌توانست مؤثر واقع شود.

تفاوت اساسی و برجسته در انگیزه حضور نیروهای غیررسمی و غیرسازمانی و به تعبیر امروزی‌ها نیروهای مردمی، در دوره قبل از اسلام و بعد از اسلام تاریخ ایران عبارت است از اینکه در ایران بعد از اسلام انگیزه‌های دینی و معنوی در مشارکت نیروهای غیررسمی در عرصه‌های نظامی و جنگها دخیل و مؤثر بوده است. کاربرد واژه‌های متطوعه (داوطلب)، غازی، مجاهد و اعلان و صدور حکم جهاد توسط مراجع و علما در تاریخ معاصر ایران حاکی از ماهیت دینی و معنوی حضور نیروهای غیررسمی در عرصه‌های نظامی و سیاسی است. در ایران باستان، تکیه‌گاه اصلی حکومتها و واحدهای سیاسی، نیروهای رسمی و سازمانی بود، اما در ایران بعد از اسلام نقش و حضور نیروهای غیررسمی پررنگ‌تر، چشمگیرتر و با اهمیت‌تر است و در جنگهای داخلی و خارجی و در تحولات سیاسی، این نیرو کفه ترازو را به نفع و ضرر طرفهای درگیری سنگین یا سبک کرده است.

جایگاه نیروهای غیررسمی

حکومتها و حاکمان ایرانی در قرون اولیه اسلامی سیاستها و کارکردهای خاصی در بهره‌گیری از نیروی انسانی در عرصه‌های نظامی داشته‌اند. بهره‌گیری از قومیتها و ملیتهای مختلف بر اساس قابلیتها و توانمندیهای رزمی آنها مدنظر بوده است. نیز در کنار نیروهای رسمی، نقش و حضور نیروهای غیررسمی قابل توجه بوده است. اما این اقدام برحسب ضرورتها و مقتضیات بود. مثلاً در سپاه غزنویان علاوه بر هسته ثابت، غالباً استخدام پیادگان محلی برای برخی سفرهای جنگی مناسب بود و از مردم بومی افغانستان خراسان تأمین می‌شد. از جمله، در سال ۴۲۲ق/۱۰۳۱م وقتی ستونی از نیروهای غزنوی از بلخ به کرمان عازم شدند فرمان داده شد تا از راه سیستان عبور کرده و در آنجا ۲۰۰۰ پیادهٔ سیستانی را با خود همراه کنند (باسورث، ۱۳۶۷، ج ۱، صص ۲-۱). اما مهم‌تر از این در ارتش غزنویان عناصر داوطلبی نیز حضور داشتند که غازی یا متطوعه نام داشتند. به نوشته باسورث، پیرزویهای سلاطین دورهٔ اول غزنوی ماجراجویان غارت‌جویی را از سراسر نقاط، زیر علم آنان گرد آورد که مهم‌تر از همه برای همراه شدن با اردوکشیهای پر سود به هندوستان می‌رفتند. آلبتکین تنها با نیرویی اندک به غزنه آمد، اما با سفرهای جنگی‌اش به درهٔ کابل و هند آن‌قدر جنگجو از خراسان و ترک و تاجیک به سوی او کشیده شدند که در پایان حیات، ۱۵۰۰۰ سوار و ۵۰۰۰ پیاده در فرمان خود داشت. در سال ۳۹۱ق/۱۰۰۱م که محمود برای نبرد با راجا جیپال به پیشاور و ویهند لشکر کشید ۱۰۰۰۰ غازی، سلطان را همراهی می‌کردند و در اردوکشی سال ۴۰۹ق/۱۰۱۸م به فنوج، قریب «۲۰۰۰۰ مرد از مطوعه اسلام از اقصای ماوراءالنهر آمده بودند». لازم به یادآوری است نام غازیان در دیوان عرض ثبت نمی‌شد؛ زیرا آنان برخلاف سربازان، منظم و مستمری یا بیستگانی دریافت نمی‌کردند. (باسورث، ص ۱۱۳)

به هر حال، وجود نیروی انسانی فاقد هزینه برای حکومت غزنویان به‌ویژه در دورهٔ سلطان محمود نیروی محرکهٔ تهاجمات غارتگرانه و غنیمت‌جویانه آنها به مناطق ثروتمند مجاور به‌ویژه هند بود و در ایامی که چنین نیرویی در دسترس نبود انگیزه لازم برای لشکرکشی‌ها نبود. چنانچه سلاطین اخیر غزنوی به منابع تهیه غلامان ترک در آسیای میانه دسترسی مستقیمی نداشتند (باسورث، ۱۳۶۷، ج ۲، ص ۷۷) و بالطبع از یورشهای مشابه دورهٔ محمود خبری نبود.

در دوره سلجوقیان نیز غیر از نیروهای رسمی و سازمان‌یافته حکومتی، نیروی دیگر وجود داشت که شبیه کارکرد نیروهای داوطلب و غنیمت‌جوی دوره غزنویان عمل می‌کردند. «در سفرهای جنگی قشروهایی شرکت می‌جستند که امرای گماشتند و نیروهای کمکی قبایل نیز به آنها می‌پیوستند ... نیز در سراسر امپراطوری سلجوقی امواجی از سربازان بیکار وجود داشت که به امید کسب غنایم آماده بودند زیر علم هر امیر و فرمانده فراز آیند ...» (باسورث، ۱۳۶۶، ص ۲۲۳)؛ نیز سپاه را در سفرها بازاری نظامی و دسته‌ای از افراد غیرنظامی همراهی می‌کردند. چنانچه وقتی برکیارق در جمادی‌الاول سال ۴۹۵ ق / ۱۱۰۲ م وارد اصفهان شد ۱۵۰۰۰ سوار و ۱۰۰۰۰۰ افراد غیرنظامی وی را همراهی می‌کردند. اما سپاه همیشه با افراد غیرنظامی خود حرکت نمی‌کند. (همان، صص ۵-۲۲۴)

شاید بتوان به عنوان کارکرد مؤثر نیروهای غیررسمی در برهه‌ای حساس از تاریخ سامانیان نمود یافت که نمونه منحصر به فرد و شایسته از آن یاد کرد. وقتی امیراسماعیل سامانی در شوال ۲۸۶ ق در مقابل عمرولیث صفاری در آستانه جنگ ناخواسته‌ای قرار گرفت، برای جلب کمک‌های مردمی «اندر ماوراءالنهر منادی کرد که عمرو آمد که ماوراءالنهر بگیرد و مردمان بکشند و مال‌ها غنیمت کند و زنان و فرزندان برده کند (تاریخ سیستان، ص ۲۵۵). با این تبلیغات بسیاری از مردان ماوراءالنهر به یاری امیراسماعیل برخاسته، برای رویارویی با عمرولیث آماده شدند (فروزانی، ۱۳۸۱، ص ۶۸). گفتنی است در جنگ میان امیراسماعیل و عمرولیث نیروهای امیراسماعیل پیروزی قاطعی به دست آورده و حتی عمرو را نیز به اسارت در آوردند.

به هر حال، دولت سامانی دارای سپاه ثابت با سازمان رسمی بود اما با این حال، در موقعیتهای بحرانی و ضرورت از نیروهای انسانی غیرنظامی استفاده می‌کرد. البته غازیانی نیز بودند که در مرزهای آسیای میانه به کار جنگ با کفار ترک سرگرم بودند (تاریخ ایران کمبریج، ج ۴، ۱۳۶۳، ۱۲۹). این غازیان برای جنگ با کفار و متعديان به سرزمینهای اسلامی در نقاط مختلف دنیای اسلام حضور می‌یافتند. طبق نوشته ابن مسکویه در تاریخ آل‌بویه ذیل سال ۳۵۳ ق / ۹۶۴ م، ۵۰۰۰ غازی از خراسان به قلمرو آل‌بویه آمدند و در سال ۳۵۵ ق / ۹۶۶ م، سپاهی مرکب از ۲۰۰۰۰ غازی خراسانی اجازه خواستند که از سرزمینهای آل‌بویه بگذرند و برای جنگ با دولت بیزانس به غرب بروند (ابن مسکویه، ج ۲، صص ۲۲۲-۲۰۰). در دوره آل‌بویه (قرن چهارم) دو نوع سپاه وجود داشت؛ یکی سپاهی که

افراد آن ورزیده، جنگ دیده و مطلع از فنون جنگ بودند و دیگری، سپاهی که سایر افراد در آن قرار می‌گرفتند و به آنها حشر یا ولی می‌گفتند. (فقیهی، البویه، ص ۳۸۵)

در این میان نکته‌ حائز اهمیت اینکه، به نظر می‌رسد در دوران ضعف و انحطاط حکومتها، قدرت بسیج نیروهای غیرنظامی آنها نیز تضعیف و کمرنگ می‌شود. در حالی که در دورانهای اوج اقتدار این حکومتها، در کنار حضور و وجود نیروهای رسمی، نیروهای غیررسمی نیز نقشی مؤثر در عرصه‌های سیاسی - نظامی ایفا می‌کنند؛ چنان‌که در مورد سامانیان دلیلی بر این مدعا وجود دارد؛ برای مثال، در زمان امیرعبدالملک (۳۴۳-۳۵۰ق) پسر و جانشین نوح، وقتی وی به اتفاق فائق و بگتوزون کوشیدند تا برای جنگ با محمود غزنوی دوباره نیرویی فراهم آورند و توفیقی نیافتند، یکبار دیگر سعی کرد تا مردم قلمرو خویش را ضد مهاجمان بشوراند، اما تلاش وی بی‌نتیجه ماند و اهل بخارا به دعوت سامانیان اعتنایی نکردند، به خصوص هنگامی که رهبران دینی به آنان اطمینان دادند که قراخانیان مانند خودشان مسلمانان مومنی هستند و نیازی نیست به‌خاطر سامانیان بی‌اعتقاد به ستیز با آنها برخاست. قراخانیان نیز بی‌هیچ مقاومتی از جانب مردم به پایتخت سامانیان در آمدند. بگتوزون از خان ترک زینهار خواست و عبدالملک دستگیر و در بند کشیده شد. (تاریخ ایران کمبریج، ج ۴، ص ۱۳۹)

نقش نیروهای ایلیاتی

بخشی از نیروهای انسانی داوطلب مؤثر در فعل و انفعالات نظامی تاریخ ایران، نیروهای ایلیاتی بوده‌اند. با توجه به خواستگاه ایلیاتی بیشتر حکومتهای ایرانی، نباید نقش چنین نیرویی را نادیده گرفت. اصل مسلّم اینکه نیروهای ایلیاتی در اوان شکل‌گیری و تأسیس سلسله‌ها به‌صورت نیروی داوطلب نقش ایفا کردند؛ اما بعد از استقرار سیستمهای حکومتی، در فرایند تحولات سیستماتیک حکومت، دستخوش تغییر و تحول یا به نیروی رسمی نظامی تبدیل گردیدند و یا با حکام و سیاستمداران و گردانندگان حکومتهای متبوع خود درگیر شدند که برای موارد فوق شواهد عینی در تاریخ ایران وجود دارد. برای مثال در طوایف عُزی که دولت سلجوقی را به وجود آوردند، از زمان طغرل و آلپارسلان و ملکشاه به‌تدریج با استقرار دیوانسالاری و دیوانسالاران ایرانی، بافت ایلاتی سپاه سلجوقی و رسوم دیرین عشیرتی از میان رفت. البته طغرل و آلپارسلان میان تمایلات هرج و مرج طلبانه و امیال طوایف ترکمان ازبک

از یک سو و سیاست تمرکزجویانه وزیران ایرانی از دیگر سو، راه میانه‌ای اختیار کردند. طبق نوشته منتخب‌التواریخ سلجوقیه، سنجر مناصب سپاه خود را به افرادی از قبایل سپرد (سلجوقیان، ترجمه آژند، ص ۵۹). در تأسیس دولت صفویه مردان جنگجوی طوایف شاملو، روملو، استاجلو، افشار، قاجار، تگه‌لو، دولو، وارساق و بیات مریدان معنوی دودمان صفویه به‌ویژه شیخ حیدر و شاه اسماعیل بودند که به عنوان مریدان داوطلبی جنگیدند و شاه اسماعیل را به قدرت رساندند. بعداً طوایف مزبور، سپاه قزلباش را تشکیل دادند و رؤسای آنها فرماندهان این سپاه و از سال ۹۰۷ تا ۱۰۰۷ق در ساختار نظامی صفویه صاحب نقش مهم و اصلی بودند. (ر.ک. به: ذیل حبیب‌السیر، تاریخ حبیب‌السیر، عالم‌آرای صفوی و عالم‌آرای عباسی و ...)

به هر حال در سایر سلسله‌ها نیز کارکرد نیروهای عشیرتی در مراحل مختلف از حالت داوطلبانه به صورت نیروی رسمی تغییر یافت.

آسیب‌شناسی بسیج جهادگران

در مقاطعی از تاریخ ایران، مردمان مسلمانی به قصد جهاد در راه خدا و جنگ با دشمنان اسلام و مسلمین یا کفار متجاوز به سرزمینهای اسلامی بسیج شدند و به مجاهده پرداختند؛ اما در روند کار بنا به علل و عواملی چون: فقدان سرپرستی و هدایت صحیح آنها، نبود سازماندهی مناسب یا نداشتن آموزشهای لازم، با مشکلات، نارساییها و ناکامیهایی مواجه بودند که با مرور در برخی از موارد و مصادیق تاریخی مندرج در منابع، آموزه‌هایی را به دست می‌دهد.

در سال ۳۳۲ق روسها به سرزمین مسلمین در آذربایجان حمله آوردند و به حوالی رود کر رسیدند. حاکم شهر بردعه که توسط مرزبان فرمانروای آذربایجان بود با ۳۰۰ تن از دیلمان و ... مردم را نیز شورانیده، ۵۰۰۰ تن کمابیش از ایشان داوطلبانه و به نام جهاد به او پیوستند و چون پیش از آن روسان را ندیده و دلیری و پر زوری ایشان را نسنجیده بودند، آنان را همچون رومیان و ارمنیان پنداشته، بر خود مغرور بودند. لذا در جنگ از آن شکست خوردند و از مقابل روسها گریختند (ابن‌مسکویه، ص ۴۲۰). بنابراین فقدان سازماندهی، آموزش و عدم هدایت صحیح این نیروها، تجربه تلخ شکست را به ارمغان آورد. اما غائله در همین جا خاتمه نیافت و «چون مصیبت بزرگ شد و مسلمانان در شهرها این خبر شنیدند، همه جا ندای کوچ در انداختند [که به جهاد

کافران بشتابند]. مرزبان پسر محمد سپاه خود را گرد آورد، داوطلبان نیز بدو پیوستند با ۳۰۰۰۰ تن روی برآورده، ولی این سپاه انبوه با روسان برابری نتوانسته و کاری از پیش نمی‌بردند و مرزبان جنگ کرده، جز شکست بهره‌ای نمی‌بردند و همگی در ماندند ...» (کسروی، ۱۳۷۷، ص ۷۱). لذا باز هم استفاده شایسته از نیروی انسانی ارزشمندی که با انگیزه‌های دینی در جهاد با روس‌ها حضور یافتند، به عمل نیامد و نتیجه‌ای جز شکست عاید نشد. روس‌ها در دوران تسلط خود بر مناطق مسلمان‌نشین به تعدی و غارت و چپاول و کشتار پرداختند و در نهایت در اثر ابتلا به وبا و پس از برجا گذاشتن تلفاتی این سرزمینها را ترک کردند.

اما موارد مزبور تنها نمونه‌های قابل ذکر نیستند، بلکه رومیان هم زمانی که به بخش غربی ارمنستان مسلط بودند، علاوه بر سرکردگان و سپاهیان که از جانب خلیفه در سرحدات استقرار داشتند، همه ساله در تابستان دسته‌های انبوهی از مسلمانان از مناطق مختلف، به‌ویژه خراسان به قصد غزوه و جهاد داوطلبانه به این سرحدات آمده و جنگ می‌کردند. در خلال سالهای ۳۸۲ و ۳۸۸ ق امیر مملان فرمانروای مسلمان آذربایجان دو بار با ترکیب نیروهای رسمی و داوطلب به جنگ با رومیها و ارمنه در ارمنستان غربی پرداخت. وی به تلافی رفتار خصمانه داوید حاکم ارمنی، با مردم مسلمان شهر ملازگرد (منازگرد) که آنان را از خانه‌های خود آواره کرد، با ارمنه جنگید جنگ در کوره‌جاگ‌گویود (در شمال دریاچه وان از نواحی آارات) درگرفت و جنگجویان مسلمان توفیقی نیافتند که مهم‌ترین علت آن، عدم آموزش و نداشتن آمادگیهای رزمی بود (کسروی، ص ۱۴۸). دومین لشکرکشی امیرمملان به ارمنستان در سال ۳۸۸ ق رخ داد که این بار با سپاه انبوهی مرکب از مردم آذربایگان و عراق و مردم پارس و خراسانیان همراه بود که با شنیدن شکست مملان از هر سو به قصد جهاد بر وی گرد آمده بودند. ترکیب این سپاه نمونه عالی از حضور نیروهای داوطلب و غیررسمی در یک حرکت نظامی بود. این نیرو از شهر تبریز حرکت کرد و از راه خوی به واسپورگان درآمد، در کوره‌آب‌هوتیک (نواحی منازگرد) لشکرگاه ساخت. اما این بار نیز نیروهای مسلمانان که از عده زیادی هم برخوردار بودند موفقیتی در جنگ کسب نکردند (کسروی، صص ۱۵۲-۱۵۰)؛ زیرا ارمنه و گرجیها متحد بودند و از مزیت جنگ در خانه خود برخوردار بودند و در جنگ پایداری نشان دادند. ضمن اینکه نیروهای داوطلب مسلمان از آمادگی و سازمان

و انضباط کافی بهره‌مند نبودند و اشکال کار در آنجا بود که در سازمانهای نظامی این حکومتها، جایگاهی ثابت برای نیروهای داوطلب در نظر گرفته نشده بود که پیشتر از جنگ، آموزش، تجهیز و فرماندهی چنین نیرویی را انجام دهد تا در موقعیتهای اضطرار و بحران با نیروی انسانی ورزیده و آماده و سازماندهی شده به جنگ با دشمن بپردازد.

اما معضل مهم‌تری که خود را نشان داد این بود که وقتی امواج نیروهای داوطلب جنگ و جهاد با دشمنان مسلمین از گوشه‌ای از جهان اسلام به حرکت در می‌آمد، به سبب فقدان سرپرستی مناسب آنها، در سر راه خود با حکومتها و حتی مردمان سر راه خود اصطکاک پیدا می‌کردند و مشکلات امنیتی به وجود می‌آوردند. بر اساس گزارشی در سال ۳۵۵ق در ری به رکن‌الدوله حاکم آل‌بویه خبر رسید که گروهی در حدود ۲۰ هزار نفر که خود را مجاهد و غازی نشان می‌دهند و برای حفظ ثغور اسلامی به جنگ رومیان می‌روند. این گروه وقتی به مرز خراسان و ری رسیدند به ایجاد ناامنی و به تعبیر نویسنده به «فساد پرداختند و سیره مجاهدین در آنها دیده نمی‌شد» و جالب اینکه آن جمع کثیر دارای سرپرست و کسی که از او فرمان ببرند نبودند، بلکه مردم هر شهر از خود رئیسی داشتند. اسفوز، مرزبان دولت آل‌بویه درباره آن تازه‌واردها نامه‌ای به رکن‌الدوله نوشت. ابوالفضل بن‌العمید وزیر رکن‌الدوله چنین صلاح‌اندیشی کرد که اجازه داده نشود همه آن ۲۰ هزار نفر با هم وارد ری شوند و پادشاه به آنان بنویسد که به گروههای دوهزار نفری قسمت شوند و گروه‌گروه وارد شهر گردند و تا گروه قبلی از شهر خارج نشده، گروه بعدی وارد نشود. لیکن رکن‌الدوله این رأی را نپذیرفت.

ابن‌عمید اظهار داشت که ممکن است امیر خراسان با این گروه تبانی کرده باشد که به نام مجاهد، مسلحانه و آماده جنگ وارد ری شوند، در حالی که تو در ری سپاه اندکی داری، بفرست و سپاهت را که در اصفهان و بلاد جبل پراکنده هستند، به ری فراخوان. رکن‌الدوله این صلاح‌اندیشی را هم قبول نکرد و به مرزبان نوشت که اجازه ورود به خراسانیان بدهد. تمامی آن جماعت که چند فیل و از جمله فیل عظیمی همراه داشتند، وارد ری شدند. رؤسای ایشان نزد ابن‌عمید رفتند و از او خواستند که از رکن‌الدوله برای آنها پولی طلب کند. ابن‌عمید ابتدا تصور کرد که اینان نیز مانند دیگر مجاهدان به پول کمی قانع خواهند شد، اما بعد متوجه شد که خراج تمام سرزمینهای زیر فرمان رکن‌الدوله را می‌خواهند. مجاهدان مزبور که جمعی از علمای خراسان از قبیل قفال (از

علمای شافعی) همراه آنان بودند، در مقام خطاب فریاد می‌کشیدند. اما ابن‌عمید با ملایمت با ایشان رفتار می‌کرد و راه بهانه‌ای برای فتنه‌گری آنان باقی نمی‌گذاشت. مجاهدان از این پس به تکفیر و لعنت کردن دیلمی‌ها پرداختند و در آن وقت که ماه رمضان بود شبها با سلاحهای خود، بیرون می‌آمدند و به نام امر به معروف عمامه‌های مردم را می‌ربودند و در صورت امکان، هر چیزی را که همراه کسی بود از او می‌گرفتند. سرانجام میان خراسانیان و دیلمی‌ها زد و خورد در گرفت که غلبه با خراسانیها بود. آنان به خانه ابن‌عمید حمله بردند و هر چه یافتند به غارت بردند، جز کتابخانه نفیس او که مصون ماند (فقیهی، ۱۳۶۵، صص ۱۷۱-۱۷۰). به هر حال، ماجرا دامنه‌دارتر و بغرنج‌تر شد و به جنگ داخلی انجامید که در منابع به تفصیل نوشته‌اند، اما قدر مسلم اینکه عامل این ناهنجاری هم حاکمان مسلمان بودند که فرصت را در اثر سوءمدیریت و سوءتدبیر به تهدیدی برای جوامع اسلامی تبدیل کردند و نیرویی که برای جنگ با کفار حرکت کرده بود به اختلال در امنیت شهرهای مسلمین تبدیل شد.

توانمندیها و اثربخشیهای مثبت نیروهای داوطلب

در تاریخ ایران بعد از اسلام در موارد عدیده‌ای در موقعیتهای بحران ناشی از تهاجم نیروی متجاوز به قلمرو شهرهای مسلمین، نیروی انسانی غیرنظامی این مناطق در عرصه‌های دفاع و کارزار حضور یافته، در دفع تجاوز دشمن مؤثر واقع شدند یا حتی الامکان در مقابل مهاجمین حالت بازدارندگی به وجود آوردند؛ به‌ویژه در مواردی این کار بزرگ صورت می‌گرفت که چه بسا نیروهای غیررسمی وجود نداشتند یا سازمان خود را از دست داده بودند و یا کافی نبودند، که در ذیل به برخی از آنها اشاره می‌کنیم.

۱- «لشکری»، پسر مردی گیلی نخست از سرکردگان سپاه ماکان بود که بعد به مرداویج حاکم زیاری پیوست و پس از کشته شدن او، از جانب برادرش وشمگیر حکمرانی نواحی همدان را در اختیار گرفت در آنجا مال و سپاه فراوان اندوخته و در سال ۳۲۶ق به آذربایجان حمله کرد تا آن سرزمین را از دست دیسم حکمران آنجا بگیرد. دیسم دو بار از او شکست خورد و لشکری غیر از شهر اردبیل بر تمام آذربایجان دست یافت. اردبیل در این زمان مرکز آذربایجان و بزرگ‌ترین شهر آن ولایت بود و باروی استواری داشت و مردم

آنجا نیز همگی دلیر و جنگی بودند. لشکری می‌خواست بدون جنگ به آنجا دست یابد، نامه‌ای به مردم اردبیل نگاشته، وعده‌های نیکو داد، اما آنها چون بدخویی گیلان در رفتار ناهنجار ایشان را با مردم همدان شنیده بودند فریب این وعده‌ها نخورده، پای ایستادگی فشرده (کسروی، ص ۶۰). لشکری به محاصره اردبیل پرداخت، اما مردم این شهر به جنگ و دفاع پرداخته، دلیری و مردانگی نشان می‌دادند و چون کار به درازا انجامید کسی پیش دیسم فرستاده از او نیز کمک خواستند. دیسم دسته‌هایی از کردان و سالوکان گردآورده، پنهان به نزدیکی‌های اردبیل آمد و روزی را قرار دادند، در آن روز از جنگجویان شهر ۱۰ هزار تن کمابیش با زوبین و سپر بیرون آمده جنگ آغاز کردند. دیسم نیز با دسته‌های خود از پشت سرگیلان ناگهان حمله آورده، هیاهو انداختند. گیلان سراسیمه شده، تاب ایستادگی نیاوردند و انبوهی از ایشان کشته شده و دیگران همراه لشکری به سوی موغان گریختند. (کسروی، ص ۶۱).

۲- در سال ۶۳۴ ق قشون مغول به بغداد سرازیر شدند و تا سامره و زنگاباد رسیدند. خلیفه و علمای بغداد بر ضد ایشان حکم جهاد دادند و مسلمین به سرکردگی مجاهدالدین دویدار و شرفالدین اقبال در نزدیکی تکریت مابین دجله و جبل حمرین مغول‌ها را شکست دادند. (اقبال آشتیانی، ۱۳۷۹، ص ۱۴۵)

۳- در جریان حمله مغول‌ها جلال‌الدین حسن خوارزمشاهی فرزند و جانشین علاءالدین محمد (حاکم خوارزمشاهی که از مغول‌ها شکست خورد و متواری شد) سالها به جنگ و مقابله با مغول‌ها در ایران پرداخت و گاهاً پیروزیهایی در این راستا داشت. وی در حالت جنگ و گریز با مغول‌ها حدود دو دهه بر ایران فرمانروایی در عین حال خطاهایی هم داشت. اما در برخی موارد از حمایت مردمان شهرهایی که در آنها به جنگ با مغول‌ها می‌پرداخت برخوردار بود و با استفاده از نیروی انسانی آنها توفیقاتی داشت. مثلاً یک بار در رمضان سال ۶۲۵ ق وقتی جلال‌الدین در آذربایجان به سر می‌برد و نیروهای مغول به اصفهان نزدیک می‌شدند وی به سرعت به سمت اصفهان حرکت کرد و به مناسبت اجتماع طرفداران و مهیا بودن اسباب کار جنگ، اردویش را در آنجا مستقر کرد. بعد از آنکه خبر وصول مغول به قریه‌سین اصفهان رسید،

جلال‌الدین رؤسای لشکری و امرای خود را که به واسطه نزدیک شدن نیروی مغول سخت ترسیده بودند دل‌داری داد و به پایداری ترغیب کرد. جلال‌الدین همچنین قاضی و رئیس اصفهان را به احضار مردم مسلح شهر فرمان داد و بعد از سه روز برای مقابله با دشمن از شهر خارج شدند. جنگ با شکست و متواری شدن نیروهای جلال‌الدین خاتمه یافت، اما تلفات و آسیب وارده بر قوای مغول حدی سنگین بود که آنان ناگزیر به ری و خراسان برگشتند و در این مقطع مردم اصفهان از خطر رستند (اقبال آشتیانی، ص ۱۲۴). بنابراین مردم داوطلب برای جنگ با دشمن هم از سازماندهی و فرماندهی برخوردار بودند و در کنار نیروهای رسمی و سازمان یافته به خوبی نقش ایفا کردند.

۴- در سال ۷۷۰ق در جریان لشکرکشی شاه شجاع، حاکم قدرتمند آل مظفر، به کرمان جهت مصاف با پهلوان اسد، «همچون برق متوجه شهر گشت و در ماهان نزول کرد. بعد از آن در شاه‌آباد که یک فرسخی شهر است، فرود آمد و بنیاد جنگ کردند و اهل شهر نیز جوانان دلیر مردانه بودند و به مقاتله پیش آمدند و کارزاری سخت اتفاق افتاد...» (کتابی، ۱۳۶۴، ص ۱۰۰). جنگ ادامه یافت، اما مقاومت شدید مردم کرمان مانع از نفوذ نیروهای شاه شجاع به شهر شد. در نتیجه شاه شجاع از محاصره شهر دست کشید و به شیراز برگشت. بنابراین حضور مردم در دفاع از کرمان اثر مثبت داشت و تهاجم نیروی مهاجم را ناموفق کرد.

به هر حال مثالها و شواهد گوناگونی از ادوار مختلف تاریخ ایران می‌توان ارائه کرد که ما فقط به همین چند مورد بسنده می‌کنیم. در اوایل نیمه دوم قرن هشتم نیز در مقابل مغول‌ها و تهاجم آنها به برخی شهرهای مهم ماوراءالنهر و خراسان مقاومتیایی صورت گرفت که مردمان غیرنظامی شهرهای مزبور نقش تعیین‌کننده‌ای داشته‌اند. چنانچه در سال ۷۶۲ق که ماوراءالنهر تا حدی تحت قدرت امیرحسین و امیرتیمور بود، نیروهای تاتار در جنگ لای از مغول‌ها شکست خوردند. مغول‌ها به شهرهای ماوراءالنهر هجوم آوردند، خبر آمدن لشگر مغول به گوش اهالی سمرقند رسید و اهالی تصمیم به مقاومت در برابر مغول گرفتند (نظری، ۱۳۶۶، ص ۲۲۲ به بعد). در رأس مردم، سردارانی قرار داشتند که دارای خصوصیات سربداران خراسان بودند. مذهب محرک

مردم برای قیام بود. رهبر مذهبی آنان مولانا زاده سمرقندی (همان) و افرادی چون مولانا خردک بخاری و کلوابوبکر نداف بودند (میرخواند، بی‌تا، ج ۲، صص ۳۶-۳۵). سنگر این افراد هم مسجد جامع شهر سمرقند بود (سمرقندی، ص ۳۳۲). مولانا سمرقندی برای تهییج و بسیج مردم برای جنگ با دشمن از ادبیات دینی بهره جست و گفت: «در جمیع ادیان مبرهن و بر همه عالمیان روشن است که جهاد و دفع اذیت از خود کردن و غم صلاح مسلمانان خوردن، همچون ادای نماز پنجگانه و روزه ماه رمضان فرض است و مجموع اسلامیان را در این باب مدد نمودن واجب. روز جزا آفریدگار عز شأنه معامله را از شما بزرگان بازخواست خواهد کرد» (نظری، ص ۲۲۷). مولانا زاده، از بزرگان و محتشمینی که احتمال خیانت آنها می‌رفت خلع ید کرد، شهر را سنگربندی کرد، برای رسیدن به اوضاع مردم و محلات اطراف شهر می‌گشت و با مقدمات و تدابیر و تدارکات، مهاجمین مغول در معرض باران تیر و سنگ مردم قرار گرفته، شکست خورده و فرار کردند. (آژند، ۱۳۶۳، صص ۲۲۳ و ۲۲۵)

نکته ارزنده‌ای که از موارد مذکور به دست می‌آید اینکه، در حالی که نیروهای با تجربه و رسمی در مقابل نیروهای مغول مستأصل و درمانده بودند، به فرماندهی فردی شجاع و هوشمند، نیروهای غیررسمی موفق به دفع دشمن شدند. بنابراین اگر در موقعیتهای حساس، نیروهای مردمی از آموزش و سازماندهی و رهبری خوبی برخوردار باشند حتی خلأ ناشی از نبود نیروهای رسمی و سازمان‌یافته نیز برطرف می‌شود.

تأثیر نیروهای داوطلب در شیوه‌های جنگ

نیروی انسانی حاضر در عرصه‌های رزم، از عوامل مؤثر در اتخاذ تاکتیک جنگی است. البته عوامل متعددی در این فرایند تأثیرگذارند، اما نباید نقش نیروی انسانی را در این زمینه نادیده گرفت. نیروی انسانی رسمی و آموزش‌دیده و سازمان‌یافته معمولاً در جنگهای سازمان‌یافته و جنگهایی که نیازمند تجهیزات سنگین و پیچیده و قابلیت‌ها و مهارت‌های بالای نظامی است بیشتر مؤثر واقع می‌شوند. در چنین جنگهایی کمتر در حالت تدافعی حوادثی رخ داده است. اما در جنگهایی که به شرکت نیروهای غیررسمی و انبوه مردم نیاز است (معمولاً جنگهای تدافعی در شهرها و قلاع و استحکامات آنها و حصارهای شهرها رخ می‌داد) در چنین وضعیتی مردمان این شهرها حامی، مکمل و یاور خوبی برای نیروهای سازمان‌یافته بودند و بالطبع در اتخاذ تدابیر و به‌کارگیری

تاکتیکهای جنگ شهری مؤثر واقع می‌شدند. برجسته‌ترین شواهد این مدعا را می‌توان در دوره صفویه و در خلال منابع تاریخی مشاهده کرد. در دوره صفویه بارها حضور مردم برخی از شهرهای شرق و غرب کشور که در معرض تهاجم ازبک‌ها و عثمانی‌ها بودند، تجربه شد و فرماندهان دولت صفوی با نیروی انسانی مرگب از مردم و نظامیان شهرهایی چون هرات، مشهد، تبریز و ... به مقابله با دشمن پرداختند. حوادث واقعه نشان داد تاکتیک‌هایی که ماهیت تهاجمی داشته باشند موفق نبوده، اما روشهای دفاعی نتیجه مثبتی به دست داده‌اند. مثلاً یک بار در سال ۹۴۱ق قوای ازبک به هرات یورش بردند و فرماندهان و مسئولین صفوی شهر؛ یعنی خلیفه سلطان و محمود بیک و امت بیک و ...، پس از شور و مشورت تصمیم گرفتند که مردم شهر را به خارج از شهر هدایت کرده، به استقبال دشمن بشتابند. اما در نزدیک قریه اسفزار از توابع هراترود و ده فرسخی هرات از قوای بیرام اوغلان ازبک بلافاصله پس از شروع جنگ شکست خوردند و به هرات عقب نشستند (مشفق فر، ۱۳۸۳، صص ۶۱-۶۰). در عین حال، مرور حوادث سال ۹۳۳ق، نشان می‌دهد که در وضعیت مشابهی حسین‌خان شاملو فرمانده نیروهای صفوی هرات طرحی تدافعی را برای مقابله با تهاجم دشمن در داخل شهر اجرا می‌کند و موفقیتی چشمگیر به دست می‌آورد (همان، ص ۵۹) که دلش هم کاملاً روشن است؛ نیروی غیرحرفه‌ای مردمی در صورت ضرورت می‌تواند با تمام توان رزمی و پشتیبانی خود به عنوان نیروی معین و یاور عمل کنند، اما در موقعیت هجومی باید از قابلیت‌ها و مهارت‌های همسان نیروهای رسمی برخوردار باشند. البته چند و چون نقش‌آفرینی نیروهای مردمی نیز جای بحث دارد و در تمام شرایط نمی‌توان تقارن حضور این نیروها و پیروزی خودی و شکست دشمن را انتظار داشت. نقش حیاتی چنین نیرویی در صورتی ثمربخش خواهد بود که سایر لوازم و شرایط موفقیت نیز تحقق یابد. در همین دوره صفویه مواقعی هم با وجود حضور مردم در دفاع از شهری توفیقی حاصل نشد؛ چنانچه در حوادث سال ۱۱۳۴ق و در جریان دفاع از اصفهان در مقابل هجوم افغانه، طبق گزارش کروسینسکی شهر اصفهان کوجه‌بندی و سنگربندی شد و اهل هر محله سنگر بستند (کروسینسکی، ۱۳۶۳، ص ۵۴) با این حال می‌بینیم در نهایت، چند ماه بعد اصفهان سقوط کرد. اما آیا این مورد را باید دلیلی بر رد ادعای اول خود به حساب آوریم؟! نکته این است که در موقعیت مزبور اولاً، حکومت و سازمان رسمی

نظامی به سبب فساد و پوسیدگی آن نقش بایسته و شایسته خود را در رهبری و هدایت نیروهای غیررسمی و حتی خود نیروهای رسمی و حکومتی ایفا نمی‌کردند. ثانیاً، بخش ناچیزی از مردم شهر بدون اینکه عزم و اراده محکم و انگیزه کافی داشته باشند، حضور داشتند و حکومت و جامعه صفوی در آستانه فروپاشی بود.

اما نمونه دیگری از نقش ناموفق نیروهای غیررسمی در موقعیتها و شیوه‌های دفاعی، نکات دیگری را هم به دست می‌دهد و می‌آموزد که از این نیروی ارزشمند باید هوشمندانه سود جست. پس از سقوط اصفهان، محمود افغان به قدرت رسید و طهماسب دوم فرزند شاه سلطان حسین در شمال ایران و آذربایجان در حالت تعقیب و گریز، پرچم دولت صفوی را برافراشته نگاه داشت. دولت عثمانی و روس‌ها ایالات غربی ایران و گیلان و مازندران را اشغال کردند (سالهای ۱۱۳۸-۱۱۳۵). در این میان در گیلان به‌ویژه رشت و انزلی، حوادثی رخ داد که یک طرف قضیه، مردم این شهرها در مقام دفاع از موجودیت و کیان خود با نیروهای متجاوز و مهاجم روس به جنگ پرداختند و روند این حوادث زوایایی دیگر از توان نیروهای مردمی و نارساییهای موجود را نشان داد. حوادث از این قرار بود که وقتی در سال ۱۱۳۵ق/ ۱۷۲۳م سربازان روس به فرماندهی شیپوف در گیلان مستقر بودند، حاکم گیلان به نیرنگ روس‌های پی‌برد. طبق دستور طهماسب دوم، سربازان روس باید از مناطق اشغالی بیرون می‌رفتند اما «شیپوف به مجرد وصول این پیام یکسره از عقب‌نشینی امتناع ورزید و در نتیجه ایرانیان دست به تهیات جنگ گذاشتند، حاکم گیلان با تشریک مساعی حاکم کسگر (جنوب مرداب انزلی) و آستارا، قوایی را در حدود ۲۰۰۰۰ نفر که قسمت اعظم آنان کشاورزانی بودند که فقط به شمشیر مسلح بودند، گرد آورد. از این جمع فقط عده‌ای معدود اسلحه گرم داشته و جمله بی‌بهره از تعلیمات نظامی بودند...». ایرانی‌ها در انزلی یک آتشبار مستقر کرده بودند که ضمن تسلط بر مرداب، از ورود و خروج کشتیهای روسی جلوگیری می‌کردند. حاکم گیلان در ۱۸ و یا ۲۹ مارس ۱۷۲۳ قسمت اعظم نفرات خود را در اطراف کاروانسرای محل اقامت روس‌ها جمع کرد و آن را با تفنگ و تپانچه و چهار قبضه توپ کوچک زیر آتش گرفت. شیپوف نیمه آن شب یک از صاحب‌منصبان خود را با یک گروهان نارنجک‌انداز آهسته از درب عقب کاروانسرا به قصد حمله به بیرون فرستاد، درحالی که خود با دو گروهان دیگر از درب جلو بیرون

رفته، دشمن را از همانجا مورد حمله قرار داد. افراد ناآزموده ایرانی که کاملاً غافلگیر شده بودند، میان دو آتش قرار گرفته، فوراً متفرق شده فرار کردند و هزار تن کشته و زخمی در میدان گذاشتند. (کلهارت، ۱۳۶۸، صص ۹-۲۷۸) برنده این درگیریها روس‌ها بودند و با وجود اینکه نیروهای مردمی مدافع در موقعیت و شیوه تدافعی بودند، اما آسیب دیدند. دلیل آن در متن گزارش آشکارا نشان داده شده است؛ فقدان آموزش و تجهیزات و نداشتن فرماندهان کارآمد و با تجربه دلیل شکستشان بود. بنابراین باید ضمن اتخاذ شیوه‌ای متناسب با عده و عده نیروهای رسمی و غیررسمی، تمام جوانب در نظر گرفته شود تا نتایج مفید حاصل شود.

تأثیر تحول تشکیلاتی نیروهای رسمی در نقش نیروهای غیررسمی

در تاریخ معاصر ایران در مقاطعی تشکیلات نظامی بنا به اقتضائاتی و در راستای اصلاحات نظامی دستخوش تحولات شده و این تحولات در ایفای نقش نیروی غیررسمی نیز مؤثر بوده است. مثلاً در اثنای جنگهای ایران و روس (۱۲۲۲ق) وقتی نیروهای ایرانی در وضعیت شکست در مقابل روسها قرار گرفتند، به موازات ورود هیئت ژنرال گاردان به ایران و ارائه آموزشهای جدید و ایجاد اصلاحاتی در ساختار نیروهای نظامی و تغییر بافت ایلیاتی سپاه ایران به بافت نوین و برگرفته از ارتشهای اروپایی، زمینه‌های لازم برای خودنمایی و ایفای نقش یک نیروی جدید از بطن جامعه که دارای پشتوانه‌های جدید ملی و مذهبی باشد فراهم شد. این نیرو در تاریخ معاصر ایران در عرصه‌های نظامی نقش ایفا کرد و حکومتها، به‌ویژه در ادوار ضعف نظامی کشور، بدان روی آورده و از آن در کنار نیروهای رسمی و سازمان‌یافته برای حل معضلات نظامی استفاده کردند.

یکی از تأثیرات اصلاحات نظامی عباس میرزا تحول در بافت سنتی سیستم نظامی ایران و در نتیجه، کاهش و محو حالات ایلیاتی سازمان نظامی ایران بود که بعد از آن سران ایلات و عشایر دیگر در فراخوانهای عمومی برای جنگ تأثیر و نفوذ قبلی را نداشتند در نتیجه خلئی به وجود آمد؛ یعنی وقتی نیروهای رسمی و سربازان دارای تعداد معینی بودند، در زمانی که نیاز به نیروی انسانی زیادی بود، دیگر رؤسای قبایل نقش سابق را نداشتند که این نیاز را برآورده سازند. این امر با وجود تأثیرات مثبت اصلاحات نظامی به عمل آمده، نقش بسزایی در شکستهای نظامی جنگهای ایران و روس داشته است.

البته برای رفع این نقیصه سران سیاسی - نظامی حکومت وقت به علمای دین و روحانیون روی آوردند و از آنان کمک خواستند. آنان نیز برای بسیج نیروی انسانی داوطلب و حفظ موجودیت کشور مسلمان در مقابل روسها به صدور جهادیه‌هایی اقدام کردند. این حرکت مبنای شکل‌گیری و حضور جدی و مؤثر نیروهای غیررسمی با انگیزه‌های دینی در عرصه‌های نظامی بود که جامعه و حکومت بدان نیاز پیدا کردند و آن را طلبیدند. (ر.ک. به: مشفق‌فر، ۱۳۸۰)

سفیرانگلیس بعد از رفتن هیئت ژنرال گاردان و ناکامی وی در انجام مأموریتش، با امنای دولت ایران مذاکره کرد؛ مبنی بر اینکه دولت وی حاضر است در باب پیشامد مخاصمه ایران و روسیه کمک مالی و تسلیحاتی بکند که لازمه آن قطع رابطه دولت ایران با دولتهای اروپایی به‌ویژه فرانسه است. اما مقامات ایرانی با این نظریه مخالف بودند اما مقامات ایرانی با این نظریه مخالفت کردند و فتحعلیشاه را به این نکته متوجه ساختند که دولت انگلیس هم، عاقبت به نام مصلحت مملکت‌داری، از تعهد خود شانه خالی خواهد کرد و رویه فرانسه را در پیش خواهد گرفت. لذا لازم و واجب است تجاوزات روسیه در گرجستان و تغلیس را به علمای اسلام اعلام کند تا آنان مردم مسلمان را ضد تجاوزات روسیه بشورانند و امر جهاد را صادر نمایند. پس از موافقت، این امر به میرزا بزرگ فراهانی واگذار شد. وی برای انجام این منظور، حاج‌ملا باقر سلماسی و صدرالدین تبریزی را ملاقات و آنان را به سوی عتبات گسیل داشت تا پیشامد لشکرکشی روسیه را در حدود شمال ایران به گرجستان و ... به عرض شیخ محمدجعفر نجفی و میرزا ابوالقاسم جاپلقی و آقا سیدعلی اصفهانی برسانند. (وقایع‌نگار، ۱۳۶۹، ص ۷۲)

فرستادگان دستور را اجرا و علما را از آن پیشامد آگاه کردند. علما به هر یک از پیشوایانی که طرف تقلید عامه بودند شرح و امر جهاد صادر کرده و به قم، کاشان، یزد، اصفهان، شیراز و سایر شهرها فرستادند. علمای محلی از جمله: ملااحمد نراقی، میرمحمدحسین سلطان‌العلما، امام جمعه اصفهان، ملاعلی‌اکبر اصفهانی که اعظم علما محسوب می‌شدند، بدین‌دستور احکامی صادر کردند که:

«علمای اسلامی جهاد با روسیه را نسبت به تجاوزات در خاک ایران
جهادی بی‌اکراه دانسته و مجادله بی‌گناه می‌دانند. رعایای اسلامی هر قدر

که می‌توانند برای مخارج جنگ به دولت کمک برسانند، حلال و بی‌شبهه می‌باشد به شرط اینکه مباشران امور جنگ، مردمی وطن‌دوست و درستکار و به دیانت معروف بوده باشند. به علاوه سررشته‌داران نظام هم به سوابق نادرستی و سازش با دشمن، یا خدعه و تزویر اقدامی نکرده باشند، در این صورت بر تمام ساکنین ایران واجب است که برای تقویت دین و استقلال کلیه حدود مملکت به جهاد بپردازند...» (ر.ک.به: دوانی، بی‌تا)

نتیجه صدور فتوای جهاد، انتشار آن در سراسر مملکت و بسیج مسلمانان برای شرکت در جنگ، بلافاصله در جبهه‌های نبرد بازتاب مثبت خود را نشان داد و قلاع و شهرهای زیادی به تصرف نیروهای ایرانی درآمد و ۳۰۰ هزار نفر از قوای روس کشته و ۲۱ عراده توپ به غنیمت درآمد (ر.ک. به: سپهر، ۱۳۵۳). اما سوءمدیریت و فرماندهی فتح‌الشاه و فرماندهان نظامی، ادامه این پیروزیها را تضمین نکرد و از فرصت به دست آمده استفاده مطلوب به عمل نیامد و پیروزیها دیری نپایید.

همچنین در جریان جنگهای ایران و روس برای دومین بار در اوایل سال ۱۲۴۱ هجری قمری اوضاع جبهه‌های جنگ به گونه‌ای شد که نیروهای نظامی رسمی نتوانستند پاسخگوی نیازهای موجود باشند. لذا مقامات دولتی به مجتهدین و علما متوسل شدند و از آنان خواستند که با صدور حکم جهاد، مردم را برای حضور در جبهه‌های جنگ بسیج کنند. ماجرا از اینجا شروع شد که پس از عقد قرارداد گلستان و قرارگرفتن برخی از شهرهای مسلمان‌نشین در تصرف روسها، ندای دادخواهی مسلمین از آزار و ستم روس‌ها به گوش مقامات ایران رسید و آنها چاره را در این دیدند که با تهاجم عمومی، مناطق از دست رفته را بازپس گیرند و بر ظلم روسها نسبت به مردم مسلمان خاتمه دهند. به دنبال فعالیتهای مقامات دولتی آقا سیدمحمد و دیگر علما همچون: حاجی جعفر استرآبادی، حاجی سیدمحمدتقی قزوینی، سیدعزیزالله طالشی و ... وارد لشکرگاه شدند و علمای دیگری نیز به آنان پیوستند و پس از تشکیل جلسه، این علما فتوایی به شرح ذیل صادر شد که:

«هر کس از جهاد با روسیان بازنشیند، از طاعت یزدان سربرتافته و متابعت شیطان کرده است ... جهاد بر پادشاه و همه مسلمانان واجب است و مسامحه در این باب کفر و ضلالت.» (ر.ک.به: روضه‌الصفای ناصری و

ناسخ‌التواریخ)

پس از صدور این فتوا، نیروهای زیادی از ولایات مختلف به جبهه‌ها گسیل شدند و به‌زودی فتوحاتی در جبهه‌های نبرد به دست آمد و سرزمینهای اشغال شده بازپس گرفته شد. اما باز بی‌کفایتی شاه، تداوم این پیروزیها را تضمین نکرد. (وقایع‌نگار، صص ۲۳۷ تا ۲۷۶)

در دوره قاجاریه و در یک مقطع حساس دیگر، حکم جهاد صادر شد و نیروهای غیررسمی در عرصه‌های نظامی نقش ایفا کردند و توان و قابلیت خود را نشان دادند. زمانی که قوای اشغالگر انگلیسی بوشهر را تصرف کرده بودند و مردم این منطقه در قالب تشکلهای نظامی به جنگ با آنان پرداختند، مراجع دینی فارس از جمله شیخ محمدحسین مجتهد برازجانی معروف به مجاهد که مورد اعتماد تمام اهالی دشتی و دشتستان و بنادر جنوب بود اعلان جهاد دادند (۱۳۳۳ق). رئیس علی دلواری با حکم شیخ محمدحسین به جنگ با انگلیسیها پرداخت. حکم جهاد وی در بین مردم پخش شد و به بسیج عمومی برای مقابله با انگلیسیها انجامید. روند مبارزه شکست انگلیسیها را در پی داشت (دوانی، ص ۲۷۲). بنابراین در این مقطع، ضرورت و اهمیت نیروی غیررسمی و مکانیسم بسیج آن، هم برای حکام و هم برای جامعه بیش از پیش نمایان شده بود و کارکرد این نیرو در دوره قاجاریه نشان داد که در صورت اتصال و ارتباط دولتمداران با علما به عنوان حلقه ارتباط با مردم، در مواقع مقتضی می‌توانند برای رفع نقایص و کمبودها در عرصه نیروهای انسانی، از آنها بهره ببرند. البته بدیهی است برای حکام وابسته و بی‌کفایت، این روند خوشایند و مطلوب نبود و برای حل مشکلات، بیشتر به سمت دولتهای مسلط چشم می‌دوختند و بر بدبختیها و ناکامیها می‌افزودند.

به هر حال، گذشت زمان ارزش و اهمیت این توان بالقوه را بر همگان عیان کرد و به مرور زمان در تحولات بعدی تاریخ ایران تا عصر حاضر این نیرو نقش مفیدتر و مؤثرتری از خود به ثبت رساند.

نتیجه

کارکرد نیروی غیررسمی در کنار نیروهای رسمی در تاریخ ایران با شرایط و مسائل خاص خود، واقعیتی انکارناپذیر است. اگر حاکمیتها در مسیر مصالح و منافع ملی به این نیرو توسل جسته‌اند به عنوان معین و یاور نیروهای رسمی و سازمان‌یافته از آن بهره برده‌اند و در واقع؛ سرنوشت مشترک و نفع و ضرر مشترک مردم و حکومت، این

نیرو را شکوفا کرده و به فعلیت در آورده است. اما در جنگهای داخلی آن طرف که به مردم نزدیک‌تر بوده و مورد حمایت و تأیید مردم و متنفذین در بین مردم بودند، مورد پشتیبانی و حمایت این نیرو بوده و نتایج مثبتی هم گرفته‌اند.

اعمال مدیریت مناسب و هوشمندانه، ماهرانه، دلسوزانه و شجاعانه در عرصه‌هایی که این نیرو حضور داشته به نتایج خوب انجامیده، اما اگر در آموزش، سازماندهی و مدیریت و تأمین تجهیزات آن کمبودهایی بوده، مؤثر واقع نشده است.

حضور این نیروها در عرصه‌های نظامی برای دفع تهاجم دشمن، حفظ موجودیت و دفاع از آب و خاک و مقدسات و دفاع از اسلام و مسلمین بوده و انگیزه‌های دینی در ایران بعد از اسلام در بسیج نیروهای غیررسمی مهم‌ترین محرک بوده است. معمولاً هر جا نیروی داوطلب حضور داشته، بحث جهاد و دفاع از مسلمین و جنگ با کفار مطرح بوده که در برهه‌هایی این انگیزه مقدس مورد سوءاستفاده قرار گرفته و در لفافه جنگ و جهاد و در اصل غارت و چپاول لشکرکشی‌هایی به سرزمینهای مجاور به عمل آمده و از این نیرو استفاده شده است. در موقعیتهای تدافعی و جنگهای شهری، کارکرد موفقیت‌آمیزی از این نیرو به‌ویژه در دوره صفویه در جنگهای شرق کشور ثبت شده است.

برخی مواقع، کارکرد این نیرو برای رفع کمبودها و نارسایی‌های نیروهای رسمی و برخی مواقع یار و مکمل نیروهای رسمی بوده است. در مجموع تجارب تاریخی نشان می‌دهد که باید در جامعه برای آموزش و تجهیز و سازماندهی نیروهای غیررسمی، متوکی و سرپرستی باشد؛ زیرا در چنین وضعیتی اثربخشی و کارآمدی این نیرو به اثبات رسیده است. در تاریخ ایران این امر به صورت نهادینه نبوده و در سازمانهای رسمی نظامی بخش خاصی بدین امر اختصاص نیافته بود که همین امر منشأ نارساییها و ناکامیها شده است.

منابع فارسی

- ۱- آزند، یعقوب (۱۳۶۳)؛ *جنبش سرمداران*، تهران، نشر گستره.
- ۲- ابوعلی مسکویه رازی (۱۳۶۹)؛ *تجارب الامم*، ج ۲، ترجمه ابوالقاسم امامی، تهران، انتشارات سروش.
- ۳- اقبال آشتیانی، عباس (۱۳۷۹)؛ *تاریخ مغول*، تهران، انتشارات امیرکبیر.
- ۴- باسورث، ادmond کلیفورد (۱۳۶۶)؛ *تاریخ ایران کمبریج*، ج ۵، ترجمه حسن انوشه، تهران، انتشارات امیرکبیر.
- ۵- باسورث، ادmond کلیفورد (۱۳۶۷)؛ *تاریخ غزنویان*، ج ۱ و ۲، ترجمه حسن انوشه، تهران، انتشارات امیرکبیر.
- ۶- دوانی، علی (بی تا)؛ *نهضت روحانیان ایران*، ج ۱، تهران، انتشارات امام رضا (ع).
- ۷- دینوری، ابوحنیفه احمدبن داود (۱۳۶۴)؛ *اخبار الطوال*، ترجمه دکتر محمود مهدوی دامغانی، تهران، نشر نی.
- ۸- زرین کوب، عبدالحسین (۱۳۶۴)؛ *تاریخ مردم ایران قبل از اسلام*، تهران، انتشارات امیرکبیر.
- ۹- سپهر، تقی لسان‌الملک (۱۳۵۳)؛ *ناسخ‌التواریخ سلاطین قاجاریه*، به تصحیح محمدباقر بهبودی، تهران، کتابفروشی اسلامیة.
- ۱۰- سمرقندی، عبدالرزاق (۱۳۵۳)؛ *مطلع‌السعدین و مجمع‌البحرین*، به اهتمام عبدالحسین نوایی، تهران.
- ۱۱- فروزانی، ابوالقاسم (۱۳۸۱)؛ *تاریخ تحولات سیاسی، اجتماعی و فکر و فرهنگی ایران در دوره سامانیان*، تهران، انتشارات سمت.
- ۱۲- فقیهی، علی اصغر (۱۳۶۵)؛ *تاریخ آل بویه، نخستین سلسله قدرتمند شیعه*، تهران، انتشارات صبا.
- ۱۳- کتبی، محمود (۱۳۶۴)؛ *تاریخ آل مظفر*، به تصحیح و اهتمام دکتر عبدالحسین نوایی، تهران، انتشارات امیرکبیر.
- ۱۴- کروسینسکی، تادیوزیودافا، *سفرنامه کروسینسکی*، ترجمه عبدالرزاق دنبلی با مقدمه و تصحیح مریم میراحمدی، تهران، توس.
- ۱۵- کریستین سن، آرتور (۱۳۶۷)؛ *ایران در زمان ساسانیان*، ترجمه رشید یاسمی، تهران، انتشارات امیرکبیر.

- ۱۶- کسروی، احمد (۱۳۷۷)؛ *شهریاران گمنام*، تهران، انتشارات جامی، چ هفتم.
- ۱۷- کلهرت، لارنس (۱۳۶۶)؛ *انقراض سلسله صفویه*، ترجمه مصطفی قلی عماد، تهران، انتشارات مروارید.
- ۱۸- جمع نویسندگان (۱۳۶۳)؛ *تاریخ ایران از اسلام تا سلاجقه*، ج ۴ (تاریخ ایران کمبریج)، ترجمه حسن انوشه، تهران، انتشارات امیرکبیر.
- ۱۹- *تاریخ سیستان*.
- ۲۰- مشفق‌فر، ابراهیم (۱۳۸۳)؛ "نقش غیرنظامیان در مواقع بحران ناشی از تهاجم دشمنان در دوره صفویه"، *فصلنامه مطالعات بسیج*، شماره ۲۲، تهران.
- ۲۱- مشفق‌فر، ابراهیم (۱۳۸۰)؛ *کارکرد تبلیغی جهادیه‌ها در بسیج مردم*، مجموعه مقالات مدیریت تبلیغات جنگ، دافوس سپاه.
- ۲۲- میرخواند، ناوندشا (بی‌تا)، *روضه‌الصفاء*، ج ۵، تهران.
- ۲۳- نطنزی، معین‌الدین (۱۳۶۶)؛ *منتخب‌التواریخ معینی*، به تصحیح ژان اوبن، تهران، کتابفروشی خیام.
- ۲۴- وقایع‌نگار، محمدصادق، (۱۳۶۹)؛ *آهنگ سرورش (تاریخ جنگهای ایران و روس)*، تهران، [بی‌تا].